



The Wisdom of Life from Ghazali and Schopenhauer's Points of View¹

Elahe Rostami²/ Forouza Rasekhi³/ Narges Nazarnejad⁴

Abstract

In the present paper, one of the most applied topics of philosophy, that is, wise living, which promises happiness, has been discussed. This issue is traced and investigated comparatively, especially in the thought of Ghazali and Schopenhauer. That humans have always been concerned about living well can be witnessed in ancient texts and advice from ancestors. In this regard, wisdom guides humans in a way that they can have happy and peaceful moments. Here, both Ghazali and Schopenhauer described self-knowledge as prior knowledge and necessary for happiness. They both believed that human wisdom could guide them to the blissful. However, there is a difference between Ghazali and Schopenhauer in that Ghazali emphasizes religious elements and proposes practical methods such as implementing Sharia³, seeking knowledge, and striving for a living. In contrast, Schopenhauer has paid attention to other issues like anthropology and understanding the nature of human life, based on which he described health and planning as useful methods.

¹ . **Research Paper**, Received: 11/4/2023; Confirmed: 21/6/2023.

² . MA. Philosophy and Islamic Theology, Alzahra University, Tehran, Iran. (Corresponding Author). (rostami.e1992@gmail.com).

³ . Assistant Professor, Department of Philosophy and Islamic Wisdom, faculty of Theology, Alzahra University, Tehran, Iran. (f.rasekhi@alzahra.ac.ir).

⁴ . Associate Professor of Department of Philosophy and Islamic Wisdom, faculty of Theology, Alzahra University, Tehran, Iran. (nazarnejad@alzahra.ac.ir).



Keywords: Wisdom of life, Happiness, Schopenhauer, Ghazali, self-knowledge

Introduction

Regarding the development of communication and technology, human is confused about the truth of life. Likewise, it seems that philosophy plays a substantial role as a general map for guiding humans to experience a wiser and healthier life. In this matter, unfortunately, the culture of education is generally restricted to providing a series of not applicable theoretical principles in life, which leave humans in a mass of information. In other words, they gradually lose their effects similar to painkillers so that people return to their original position. Accordingly, considering the constraint of time to live, it is essential to know the priorities of life and then act on them. In this regard, as Schopenhauer in the Western world and Muhammad Ghazali were concerned about such a life, they attempted to understand the way of life.

Ghazali and Schopenhauer described the related problems of wise life based on their presumptions and then addressed them using different approaches. In this way, although Ghazali revealed the way to felicity, it was difficult to follow all the mentioned recommendations and details using what was mentioned in religious teachings. This is because not everyone has the mental and spiritual capacity to follow them.

According to his view, if a person performs religious actions only based on their appearance, he/she will not reach his/her true felicity. Here, it is worthwhile to mention that Ghazali was a pious mystic whose fear of God appeared in all aspects of his life. He considered God's love and kindness as the cause of creation and considered this friendly relationship a two-way issue between the creator and the creature. Nevertheless, these views on a wise life were more of a warning and education, than an evangelism way.

Thus, although Ghazali's teachings could influence the lives of both this and the next world, they contain complexity for the general public leading they cannot to follow them; inevitably, they have stayed away from them to some extent. Hence, it can be concluded that this attitude requires knowing religious backgrounds and related issues, whereas Schopenhauer's recommendations are more tangible and practical.

This is because most of the problems are those that people would encounter daily, and are concerned about solving them. Meanwhile, more people can use these recommendations to handle their lives favorably, leading to peaceful coexistence and inner satisfaction. It is worth noting that the responsibility of each person's life is his/her own based on Schopenhauer's point of view; so he/she should put himself on the path of wise by soul-making and internal wealth.

This approach denies the permission to remove responsibility from the individual due to several reasons and excuses and considers self-knowledge and the surrounding world to be the only way to make an appropriate and reasonable decision. Furthermore, by indicating an image of suffering and sadness, Schopenhauer not only does not deny it, but considers them as truth and the basis of life. Moreover, he makes humans aware that the encountered problems and challenges are part of the truth of life, such that humans can go to the next steps of life stronger and wiser by encountering suffering and sadness correctly.

Resources

- Pourjavady, Nasrollah (2002), *Two Renewers of faith: studies on Muhammad-I Ghazzali and Fakhruddin-I Razai*, Tehran, Nashre Daneshgahi.
- Schopenhauer, Arthur (2007), *a Collection of Popular Essays*, Translated by Reza Valiyari, Tehran, Nashre Marakaz.
- Schopenhauer, Arthur (2009), *the World as Will and Representation*, Translated by Reza Valiyari, Tehran, Nashre Markaz.
- Arthur Schopenhauer (2008), *Aphorisms on the Wisdom of Life*, Translated by Muhammad Mobashery, Tehran, Nashre Niloofar.
- Al-Ghazali (1983) *Al-Monqez men azzolal*, Translated by Sadegh Ainvand, Tehran, Amir Kabir.
- Al-Ghazali (2009) *Thus Spoke Ghazali*, Translated by Zahed Voysi, Tehran, Negahemoaser.
- Al-Ghazali (1995A) *The Alchemy of Happiness*, Translated by Hossein Khdivjam, Tehran, Elmifarhangi.
- Al-Ghazali (1995B) *Mizan al-Amal*, Translated by Aliakbar Kasmi, Tehran, Soroush.
- Copleston, Frederic (2014), *History of Western philosophy*, translated by Dariush Ashuri, Tehran, Elmifarhangi.
- Homaei, Jalaluddin (1963), *Ghazzali Nameh*, Tehran, Forughi.



پروژه شگانه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



حکمت زندگی از نگاه غزالی و شوپنهاور^۱

الهه رستمی،^۲ فروزان راسخی،^۳ نرگس نظرنژاد^۴

چکیده

در مقاله حاضر، به یکی از کاربردی‌ترین موضوعات فلسفه، یعنی زیست خردمندانه، که سعادت‌مندی را نوید می‌دهد، پرداخته شده است. این موضوع، به شیوه مقایسه‌ای، مشخصاً در اندیشه غزالی و شوپنهاور، ردیابی و بررسی شده است. بشر همواره دغدغه خوب زندگی کردن را داشته است. این امر را می‌توان در متون کهن در قالب پندها و نصیحت‌هایی که از نیاکان رسیده، شاهد بود. آنچه انسان را در این مسیر راهنمایی می‌کند تا زیست شاد و آرامی را برای خود رقم بزند، حکمت است. غزالی و شوپنهاور، هر دو، شناختن خود را مقدم بر همه شناخت‌ها و لازمه خوشبختی می‌دانند و معتقدند خرد انسانی می‌تواند راهبر او در جهت سعادت باشد. با این تفاوت که غزالی بر عناصر دینی تاکید بیشتری کرده و به ارائه

۱. مقاله پژوهشی، تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱/۲۲ تاریخ تایید علمی: ۱۴۰۲/۳/۳۱

۲ دانش آموخته کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه الزهرا(س)، تهران، ایران.
(نویسنده مسئول)، (rostami.e1992@gmail.com).

۳. استادیار، گروه فلسفه و حکمت اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه الزهرا(س)، تهران، ایران.
(f.rasekhi@alzahra.ac.ir).

۴. دانشیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی، دانشکده الهیات دانشگاه الزهرا(س)، تهران، ایران.
(nazarnejad@alzahra.ac.ir).



راهکارهای عملی هم‌چون اجرای شریعت و طلب علم پرداخته، حال آن‌که شوپنهاور امور دیگری همچون انسان‌شناسی و شناخت سرشت زندگی بشری را مورد توجه قرار داده است، و به سلامتی و برنامه‌ریزی به‌عنوان راهکارهای عملی اشاره کرده است.

واژگان کلیدی: زندگی خردمندانه، سعادت، شوپنهاور، غزالی، خودشناسی.

۱. مقدمه

انسان امروزی به دلیل رشد فناوری و تکنولوژی و به تبع آن گسترش ارتباطات، نسبت به چستی حقیقی زندگی دچار سردرگمی شده است. در این میان به نظر می‌رسد که فلسفه نقش مهمی برای ارائه نقشه کلی راه دارد تا افراد با استفاده از آن بتوانند زندگی حکیمانه و سالم‌تری را در دنیای امروز تجربه کنند. متأسفانه عموماً نظام آموزش به ارائه مجموعه‌ای از اصول نظری غیرکاربردی در زندگی بسنده کرده و فرد را در انبوهی از اطلاعات رها می‌کند و همچون قرص‌های مسکنی است که به مرور اثر خود را از دست داده و موجب بازگشت فرد به جایگاه نخست خود می‌گردد. بنابراین به دلیل محدودیت زمانی‌ای که برای زیست این جهانی وجود دارد، شناخت اولویت‌های زندگی و عمل به آن‌ها ضرورت می‌یابد. از جمله کسانی که دغدغه چنین زیستی را داشته‌اند، می‌توان محمد غزالی و در جهان غرب نیز شوپنهاور را نام برد که در پی درک و فهم راه و رسم زندگی بوده‌اند.

مقاله حاضر با روش توصیفی و تحلیلی به بررسی حکمت زندگی از نگاه غزالی و شوپنهاور می‌پردازد که با جستجو در کتابخانه‌ها و پایان‌نامه‌ها چند پژوهش مرتبط با موضوع این نوشتار یافت شد که عبارت‌اند از:

۱. فلسفه در عمل از نظر رواقیون و غزالی، مهسا سادات موسوی نسب، ارشد، دانشگاه الزهراء (س)، بهمن ۱۳۹۶، استاد راهنما: فروزان راسخی.

رواقیون و غزالی، هر دو معتقدند برای داشتن زندگی اصیل از تعالیم صرف باید فراتر رفت و در زندگی رویکرد عمل‌گرایانه داشت. رواقیون معتقد بودند انسان باید حیطة قدرت و

اختیار خود را بشناسد تا بتواند به رفع مشکلات در این حیطه خویش بپردازد. غزالی نیز، با توصیه به استقلال رأی و دوری از تقلید صرف، معتقد است که انسان می‌تواند با خودشناسی چالش‌های درونی خود را برطرف کند.

۲. هدف‌داری زندگی در تفکر صدرالمآلهین و شوپنهاور، وحید دهقانپور، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه قم، پاییز ۱۳۹۴، استاد راهنما: فرح رامین.

هدف زندگی جز از طریق شناخت انسان ممکن نیست. سیر عقلانی در زندگی، انسان را از سردرگمی و پوچی ایمن می‌سازد. صدرالمآلهین زندگی انسان را جدا از عالم نمی‌داند و هدف غایی آدمی را رسیدن به فنا فی الله بیان می‌کند. شوپنهاور به رنج‌های طاقت‌فرسای هستی توجه کرده است. او طبیعت انسان را کور و بی‌هدف دانسته، که تنها خواسته‌اش زندگانی است، این نوع تلقی انسان را به پوچی و بی‌معنایی می‌رساند.

۲. حکمت زندگی از نگاه غزالی

محمد بن احمد طوسی غزالی در طوس به سال ۴۵۰ هجری قمری متولد شد. او زمانی که قصد عزیمت از جرجان به طوس را داشت در میانه راه مورد حملهٔ راهزنان قرار می‌گیرد و هرآنچه به همراه داشت را غارت می‌کنند. از آن پس غزالی تصمیم گرفت هرآنچه را می‌آموزد چنان فراگیرد که کسی نتواند از او برباید (همایی، ۱۳۴۲، ص ۱۱۹). این حادثه نقطهٔ عطفی برای غزالی بود تا در مسیر آموزه‌های عملی قرار گیرد و فتح البابی برای طریقهٔ تصوف او شد. سرانجام در سال ۴۸۸ هجری در حالی که علوم زمانه‌اش عطش درون او را سیراب نمی‌کرد، در اوج شهرت از قیل و قال مدرسه کناره گرفت و تدریس را ترک کرد و راهی سفری شد که برای او به منزلهٔ تولد دیگری بوده است، سفری که در آن به مدت ده سال به تربیت نفس و ریاضت پرداخت (غزالی، ۱۳۶۲، ص ۶-۷).

۲,۱ حکمت نظری

برای دستیابی به زندگی خردمندانه، غزالی توجه و شناخت اموری را لازم می‌داند که با

به کارگیری آن فرد سریع‌تر و بهتر می‌تواند در این مسیر پیش رود. از جمله:

۲،۲. شناخت خود

پیچیدگی‌های جسمی و روحی انسان به قدری متنوع است که با اینکه نزدیک‌تر از او به خودش کسی نیست، اما به راحتی نمی‌تواند خود را کامل بشناسد. بنابراین، اولین قدم در مسیر زندگی حکیمانه، شناخت انسان از ابعاد وجودی خودش است. آدمی از دو ساحت مادی، که همان تن و ساحت معنوی که همان روح الهی است، آفریده شده است. پس لازم است تن (نفس) را که در حکم مرکب روح است، بشناسد و در جهت رشد و تعالی روح به کار گیرد. غزالی این شناخت را محدود به ظاهر نمی‌داند؛ چراکه این حد از شناخت را حیوانات هم از خود دارند. منظور از این شناخت معرفت به حقیقت وجود آدمی است، این که بداند از کجا و برای چه کاری آمده است و نهایت این سفر کجا خواهد بود. چنین شناختی می‌تواند فرد را به سعادت برساند و از شقاوت دور کند (غزالی، ۱۳۷۴، ص ۱۳). پس این نوع شناخت است که انسان را با حقیقت متعالی خود آشنا می‌کند و او را از خودشناسی به خداشناسی می‌رساند. در وجود انسان، صفات حیوانی و ملائک جمع شده است و فرد باید با رجوع به خود متوجه شود، کدام صفات بیانگر حقیقت وجود او است و کدام صفات در حکم ابزار و در خدمت او هستند؛ چراکه برخی از این صفات می‌توانند آدمی را اسیر خودشان کنند و او را به هلاکت برسانند. پس فرد باید این صفات را بشناسد و در این سفر پرتلاطم آنها را در راستای اهداف خود به کار ببرد (غزالی، ۱۳۷۴ الف، ص ۱۴-۱۵). غزالی خلیات را به‌طور کلی به چهار صفت تقسیم می‌کند: اخلاق بهائم، که هدفشان شهوت و خوردن و خواب است. اخلاق سباع (درندگان) مانند سگان و شیران، که کارشان وحشی‌گری و کشتن است. اخلاق شیاطین، که به مکر و فتنه‌انگیزی مشغول‌اند و اخلاق ملائک، که به جهت راهنمایی نور عقل فعل نیکو از آنها صادر می‌شود و از هر نوع رذیلتی دور هستند. در درون هر آدمی این چهار صفت وجود دارد و آنچه از او بروز

می‌کند، حاصل این چهار صفت است، این صفات اگر تحت سیطره عقل باشند، خلیات خیر و نیکو از آن‌ها حاصل می‌گردد و توشه آخرت است، اما اگر صفات رذیله، جان را تحت سیطره خود قرار دهند، حاصل آن بدی است و آینه تابان جان را تاریک می‌کنند (غزالی، ۱۳۷۴ الف، ص ۲۲-۲۴).

۲,۳. ارتقا آگاهی

آدمی برای زندگی در دنیا و استفاده از لوازم آن باید حدودی را رعایت کند تا زمینه رشد او را فراهم کند و بتواند طعم زیست سنجیده را تجربه کند. اما جهل و نادانی انسان را در بند افکار و عقاید نادرست اسیر می‌کند و باعث نابودیش می‌شود. غزالی آگاهی را در هفت زمینه بیان می‌کند: آگاهی به وجود داشتن خداوند؛ فرد نباید چون چگونگی و چیستی ذهنی و خیالی از خداوند را نمی‌یابد، تصور کند خدا وجود ندارد. آگاهی به سرای آخرت؛ سرای دیگر توهم نیست و بعد از مرگ حساب و کتابی در کار است. آگاهی نسبت به معنای شریعت؛ عبادت‌هایی که انسان انجام داده برای خودش است، چون خداوند قادر مطلق است و نیازی به این عبادت‌ها ندارد. آگاهی به حدود و قصور شریعت؛ آدمی به درستی این حدود را بشناسد و تصور نکند صفاتی مثل شهوت و سایر صفات بهائم، که در او قرارداد شده است، خارج از کنترل اوست، بلکه با هدایت عقل می‌تواند این صفات را کنترل کند. آگاهی در مورد شناخت صفات خداوند است؛ برخی از صفات مثل رحمان و رحیم بودن خداوند را، به سایر صفات او سرایت ندهد و تصور نکند که این صفات سبب نجات و رهایی آن‌ها از عذاب خداوند می‌شوند، چرا که این صفات در دنیا هم جاری است اما ما باز هم شاهد درد و رنج زیادی هستیم. گاهی فرد به سبب غرور و تکبر دچار جهل می‌شود و خیال می‌کند به درجه‌ای رسیده است که معاصی دیگر در او اثر نمی‌گذارند و گاهی هم عدم رعایت این ضوابط و حدود شرعی نه از روی جهل و نادانی، بلکه به خاطر اباحه‌گری است که نسبت به تعالیم دینی وجود دارد. کسانی که سخنان زیبا می‌گویند؛ اما در عمل فساد می‌کنند و

کارهای زشت خود را قبول ندارند (غزالی، ۱۳۷۴ الف، ص ۶۵-۷۰).

۲,۴. دوری از تقلید

یکی از نشان‌های خردورزی این است که انسان با به کارگیری عقل از بند تقلید در افکار رها شود و در عمل هم از عادت دوری کند. غزالی اختلاف مردم در ادیان و مذاهب را مانند دریای عمیق و بی‌پایانی می‌داند که افراد بسیاری در آن غرق شده‌اند؛ چرا که هر کس تصور می‌کند دین و عقاید خود ناجی و راه‌گشای دیگران است. او برای آن که بتواند حق را از باطل و سنت را از بدعت تشخیص دهد، بیش از پنجاه سال از عمر خود را به بررسی عقاید هر فرقه اختصاص داده بود، روحش به تقلید آرام نمی‌گرفت و نمی‌توانست بدون دلیل و برهان به گفته‌های دیگران بسنده کند (غزالی، ۱۳۷۴ الف، ص ۲۷-۲۸). اکثر افراد تحت تأثیر وضع موجود جامعه خود و باورهایی که نسل به نسل به آنها به ارث رسیده، قرار می‌گیرند تا جایی که تفکیک حقیقت از باورهای شان سخت و امکان‌ناپذیر می‌شود. بنابراین نیاز دارند با مجاهدت فکری خود را از این اسارت نجات دهند. غزالی می‌گوید کودکان یهود و نصاری و مسلمان را دیده که همگی در مذهب پدر و مادر خود رشد کردند و با عقاید موروثی آنها بزرگ شدند. بنابراین، متوجه شد که اختلاف عقاید از تلقین و تقلید ایجاد می‌شود و تلاش کرد به فطرت حقیقی عاری از تقلید دست یابد تا بتواند به حقایق امور دست پیدا کند. برای رفع این ناپاکی از جان، باید از شریعت و پیامبران به‌عنوان شارحان دین پیروی کرد. این کار جز با مجاهدت و ریاضت حاصل نمی‌شود (غزالی، ۱۳۷۴ الف، ص ۲۹ - ۳۱).

۲,۵. شناخت دنیا

مطالبی که از دنیا در اسلام مطرح شده به دو جنبه اشاره دارد، اگر دنیا هدف نهایی تلقی شود و وابستگی به آن تا حدی باشد که تمام هم و غم فرد معطوف به آن شود، ناپسند است. اما همین دنیا اگر وسیله‌ای برای شناخت و معرفت حق تعالی باشد، پسندیده و نیکو است. از نظر غزالی هرچه در دنیا است زشت و ناپسند نیست. بلکه، دنیا در خود لوازمی دارد که با آنکه در دنیا است اما برای دنیا نیست و با استفاده از آن لوازم می‌توان مسیر رسیدن به سعادت

را هموار کرد، مانند لذت علم و عبادت، که گرچه در دنیا حاصل می‌شود اما برای دنیا نیست. واضح است آنچه ناپسند است طلب دنیا برای خود دنیا است که سبب ایجاد غفلت جان از حقیقت خود می‌شود. بنابراین، کسی که از دنیا به ضروریات آن قناعت کند، یقیناً اهل دنیا به شمار نمی‌رود. آنچه لازم است در این فرصت محدود از دنیا بهره گیرد؛ یکی غذای جان و دیگری غذای تن است. غذای جان، همان معرفت حق تعالی است که اگر به چیزی جز این مشغول باشد سبب هلاکت او می‌شود و غذای تن، خوراک و پوشاک و مسکن است و نه بیشتر (غزالی، ۱۳۷۴ الف، ص ۷۹ و ۷۱-۷۵).

۲,۶. حکمت عملی

علم بی عمل مانند سلاح جنگجویی است که از آن استفاده نمی‌کند و سودی هم برای او ندارد. پس آنچه در نظر آموخته می‌شود، از راه عمل باید تحقق یابد و منجر به تغییراتی مطلوب در انسان شود. از نظر غزالی آنچه از علم و عمل باید دانسته شود، اوامر و نواهی خداوند است تا فرد بتواند در زبان و در عمل از آنچه در شریعت آمده است پیروی کند. آگاه باش علم بدون عمل و عمل بدون علم هر دو بی‌ثمر خواهند بود (غزالی، ۱۳۸۸، ص ۳۲-۳۷).

۲,۷. اجرای شریعت

شریعت اسلامی از جامعیت برخوردار است و در حیطه فردی و اجتماعی می‌تواند راهنمای زندگی انسان باشد. این قوانین که متناسب با روح بشری است، رشد و تعالی را در بعد مادی و معنوی زندگی انسان به ارمغان می‌آورد. مردی برای پسر خود کوشکی (بنای بلند) ساخت و دسته‌ای از گیاهان خوش بو به او داد تا در این بنا قرار دهد و وصیت کرد این گیاهان همیشه داخل این کوشک باشد. پسر مدتی به این وصیت عمل کرد، اما دلیل وصیت پدر را نمی‌دانست و فکر می‌کرد به خاطر بوی خوش گیاهان، پدرش این وصیت را کرده است. به همین دلیل آنها را دور انداخت، ماری داخل کوشک آمد و پسر را زخمی کرد. پدر از این کار دو هدف داشته: یکی بوی خوش آن گیاهان که پسر می‌توانست آن را با عقل خود بفهمد و

دیگری به خاطر خاصیت دفع مار آن گیاه که دانش و عقل پسر به اندازه فهم این مطلب نبود. غزالی با بیان این حکایت به لزوم انجام تکالیف شرعی اشاره می‌کند و عقل همه افراد را برای درک چرایی این تکالیف یکسان نمی‌داند. بدن انسان را مانند کوشکی می‌داند که درون آن خانه مارها و حیوانات است که با اجرای شریعت فرد از آنها در امان خواهد ماند (پورجوادی، ۱۳۸۱، صص ۱۰۴-۱۰۵). عقل حکم می‌کند آدمی خود را برای ملاقات با پروردگارش آماده کند. بهترین راه برای آماده‌سازی برای این روز بندگانگی و عبودیت است. کسی می‌تواند این آمادگی را در خود ایجاد کند که در دنیا به معرفت خدا رسیده باشد و این امر از طریق عبادت عملی و زبانی میسر می‌شود. البته این نکته واضح است که نه تمامی اعمال عبادت‌اند و نه از تمامی شهوات می‌توان اجتناب کرد. آنچه مهم است رعایت حد و حدود این امور است که اگر آدمی خود بخواهد تشخیص دهد، در وقت غلبه شهوت حقیقت بر او پوشیده می‌گردد و نمی‌تواند حدود را رعایت کند؛ پس باید از بصیرترین افراد خلقت مدد جست که آن‌ها پیامبران و انبیا هستند (غزالی، ۱۳۷۴ الف، صص ۶۳-۶۴). از نظر غزالی، شریعت و رعایت حدود احکام نزدیک‌ترین راه برای رسیدن انسان به یک زندگی خردمندانه است. عموم افراد باید از قوانین شرعی پیروی کنند تا بتوانند به درک عمیق‌تری از حقایق دست پیدا کنند. تنها راه قدم گذاشتن در این مسیر تلاش و ریاضت است و نمی‌توان با تنبلی و داد و فریاد برخی از صوفی‌مآبان به آن دست پیدا کرد (غزالی، ۱۳۸۸، صص ۳۴-۳۸). توجه و تأکید بر ظاهر اعمال عبادی باعث می‌شود تا انسان از معنا و حقیقت محتوای عبادات غافل شود. غزالی علاوه بر توجه به صورت اعمال عبادی همواره حقیقت این اعمال را در نظر داشته و در کتب *احیاءالعلوم دین و کیمیای سعادت* مبسوط درباره آن‌ها توضیح داده است.

۲.۸. طلب علم

انسان در طول زندگی خود به اهمیت علم آموزی پی برده و هیچ زمانی در تاریخ بشر نیست

که خالی از طلب علم و دانش باشد. کسی که جویای دانش نباشد همواره در تاریکی قدم می‌زند و نمی‌تواند زیستی خردمندانه را تجربه کند. برترین کاری که انسان می‌تواند خود را به آن مشغول کند علم‌آموزی است. اما یادگیری برخی علوم برای تمام افراد ضرورت ندارد. آنچه دانستن آن برای هر فردی اهمیت دارد؛ یکی مربوط به جان و دیگری مربوط به تن است. علمی که به جان تعلق دارد دو قسم است؛ یکی مربوط به احوالاتش است؛ هر فردی در درون خود یک‌سری صفات رذیله مانند، بدگمانی دارد که علاجه‌اش با شناختن آن بیماری حاصل می‌شود و چون هیچ فردی از این عیوب مبرا نیست، یادگیری آن‌ها بر همگان ضروری است. دیگری مربوط به باورها و عقاید است؛ اینکه اگر فردی در یکی از باورهای خود دچار شک شد، باید برای رفع این شک تا رسیدن به یقین تلاش کند. قسم دیگر مربوط به علم‌کردنی‌های تن و جوارح او است که شامل به پاداری نماز و گرفتن روزه است. همچنین علم به موضوعاتی که زمانی با آن‌ها مواجه می‌شوند، مانند اینکه وقتی فرد در شغلی که فعالیت می‌کند حلال و حرام معاملات را بشناسد. آنچه باید به آن علم داشت تا انجام نشود، به‌طور کلی علم حلال و حرام و محرم و نامحرمی است. بنابراین هیچ عذری به‌دلیل ندانستن پذیرفته نمی‌شود و فرد باید این علوم ضروری را یاد بگیرد (غزالی، ۱۳۷۴ الف، ص ۱۳۱-۱۳۵). همچنین در کتاب *میزان العمل* خود به این نکته اشاره دارد که طریق سعادت جز علم و عمل نیست، عمل به از بین بردن چیزهای ناشایست کمک می‌کند و علم باعث می‌شود چیزهای شایسته جایگزین امور ناپسند و زشت شود (غزالی، ۱۳۷۴ ب، ص ۲۸ و ۴۱).

۲,۹. تلاش برای معاش

آموزه‌های دینی همواره به تلاش افراد برای تأمین مایحتاج زندگی دنیایی خود تأکید دارد و هرگونه تنبلی در این زمینه را ناپسند می‌داند. تلاش برای رفع نیاز باعث عزت نفس می‌شود و انسان را از سستی و عوارض روانی و جسمی آن نجات می‌دهد. انسانی که به خوراک و پوشاک و نکاح نیاز دارد، لازم است که تجارتي داشته باشد تا بتواند روزی حلال کسب

کند. بنابراین، باید علم به معاش داشته باشد و آن را در جهت قوت دین خود به کار ببرد. چنین فردی برترین جهادها را در راه دین انجام داده است که از کثرت عبادات برتر است و کسی که بیش از نیاز خود تلاش کند، نه تنها فضیلتی برای او نیست، بلکه جان را اسیر دنیا می‌کند (غزالی، ۱۳۷۴ الف، صص ۳۲۴-۳۲۷ و ۳۶۶-۳۶۹).

۲،۱۰. همشینی با خلق

آدمیان همگی در این دنیا مسافرنند و مقصد سفرشان یکی است، پس با دوستی و الفت می‌توانند در این سفر باهم اتحاد و همکاری داشته باشند. انسان موجودی تاثیرگذار و تاثیرپذیر است و از طریق تعامل با محیط پیرامونی رفتارش شکل می‌گیرد، پس باید مراقب ارتباطات خود با سایر افراد و افکار باشد. این نوع دوستی به سبب همشهری یا همسفر بودن نیست و از محبت خداوند نشأت می‌گیرد. پس انسان هر کس یا هر چیزی را که نشان از خداوند داشته باشد، دوست دارد. دوستی با خداوند یا به سبب نعمت‌های دنیوی و اخروی است یا صرفاً به خاطر خود خداوند است. دوستی که به خاطر خود خداوند باشد برتر است و شدت این دوستی به میزان ایمان فرد بستگی دارد؛ یعنی هرچه ایمان بیشتر باشد، محبت او به خداوند هم بیشتر است (غزالی، ۱۳۷۴ الف، صص ۳۹۰-۳۹۵). غزالی فواید و زیان‌هایی را هم در مورد ارتباط با مردم بیان می‌کند. از جمله فواید دوری کردن از مردم این است که ذهن برای تفکر در مورد نشانه‌های خداوند و یاد او در تنهایی و خلوت فراغت بیشتری دارد، و دوام ذکر به خاطر انس و محبت پدید می‌آید که از نتایج ذکر حقیقی است. همچنین این دوری باعث در امان بودن فرد از گناهان اجتماعی چون ریا، تکبر و ... می‌شود. اجتناب از معاشرت با مردم زیان‌هایی هم دارد از جمله اینکه علم آموختن امکان‌پذیر نمی‌شود و کسی که علم ندارد عمر خود را با تفکر بیهوده هدر می‌دهد، چون علمش به مرحله‌ی یقین نرسیده و دچار خطا می‌شود و موهبت‌هایی مانند کمک کردن به خلق و صبوری در ارتباط با دیگران را از دست می‌دهد (غزالی، ۱۳۷۴ الف، صص ۴۳۵-۴۳۸ و ۴۵۰).

۳. حکمت زندگی از نگاه شوپنهاور

آرتور شوپنهاور (Arthur Schopenhauer) در بیست و دوم فوریه ۱۷۸۸ در شهر دانسیگ (Danzig) در آلمان زاده شد. پدرش به کار بازرگانی اشتغال داشت و در دل آرزو داشت که پسر هم همین پیشه را دنبال کند، به همین دلیل مدت کوتاهی به او اجازه داد تا به برخی از کشورها سفر و بعد از آن در تجارتخانه‌ای کار کند. شوپنهاور علی‌رغم میل باطنی‌اش به عهد خود وفا کرد، اما با مرگ پدرش و رضایت مادر به ادامه تحصیل مشغول شد. ابتدا به قصد خواندن پزشکی وارد دانشگاه شد و از سال دوم به فلسفه روی آورد. از نظر او زندگی معمایی است که باید درباره آن اندیشه کرد.

۳،۱. حکمت نظری

برای رسیدن به زندگی خردمندانه، شوپنهاور شناخت اموری را از جمله شناخت خود، دیگران و ماهیت جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، ضروری و لازم می‌داند. از نظر او زندگی انسان بر اساس سه مشخصه اساسی شکل می‌گیرد: آنچه هستیم؛ یعنی شخص آدمی، آنچه داریم؛ یعنی دارایی‌های او و آنچه می‌نماییم؛ یعنی آنچه در نظر دیگران هستیم.

۳،۲. شناخت

شناخت و معرفت پایه تمام اعمال و رفتار انسانی است و آنچه حقیقتاً در این جهان می‌توان کسب کرد شناخت خود و جهان پیرامون‌مان است. انگیزه‌های مختلفی به مرور زمان توسط شناخت بر ملا می‌شود؛ لذا همه ما بی‌تقصیریم، چرا که نه ما و نه دیگران، بدی‌های سرشتی خود را نمی‌شناسیم و این امر به واسطه انگیزه‌هایی که در طول زمان نمایان می‌شود، آشکار می‌گردد. همین امر باعث شناخت متفاوت فرد از خودش می‌شود و او را به هراس می‌اندازد، حتی پشیمانی هم ناشی از تغییر شناخت و به عبارتی حاصل بینش عمیق‌تر نسبت به مسئله است (شوپنهاور، ۱۳۸۸، ص ۲۹۴-۲۹۵).

۳،۳. آنچه هستیم

با توجه به محدودیت‌های آدمی در شناخت و کوتاهی عمر، ضروری است که فرد ابتدا تمام

توجه خود را به شناخت خویش و جهانی که درون اوست معطوف کند. دو شیوه وجود دارد تا از آن طریق فرد بتواند به هستی خود آگاهی پیدا کند، یکی از طریق ادراک تجربی است که فرد هستی خود را به شکل بیرونی نشان می‌دهد؛ یعنی به‌عنوان یکی از هزاران میلیون مخلوقی که مدت کوتاهی در این جهان زندگی می‌کند. شیوه دیگر با رفتن به اعماق درون خویشتن است که به او این آگاهی را می‌دهد که می‌تواند خود را بدون واسطه درک کند (شوینهاور، ۱۳۸۸، ص ۳۰۱). تنها راه شناخت جهان بیرون، از طریق شناخت جهان درون انسان امکان‌پذیر است. به همین جهت انسان در ابتدا باید به هستی خود آگاهی پیدا کند. اگرچه تقدیر هر کس هم به دست خود و هم به دست سرنوشت رقم می‌خورد و این دو امر جدایی ناپذیرند، اما تأثیری که فرد می‌تواند بر زندگی خود داشته باشد بیش از تأثیر سرنوشت است. آنچه هستیم بیش از هر چیز دیگری موجب سعادت‌مان می‌شود، چراکه چیزی که در درون ما هست، شخصیت ما را ساخته و همواره همراه‌مان است. آنچه در مشکلات مهم است نوع برخورد ما با آن مشکل است نه آنچه با او روبه‌رو هستیم. بنابراین، شخصیت آدمی تنها راه خوب و شاد زیستن است، چون تمام چیزهای دیگر با واسطه در اختیار آدمی قرار می‌گیرد و تنها شعور و شخصیت فرد است که تأثیر مستمری در زندگی او دارد (شوینهاور، ۱۳۸۸، ص ۳۱-۳۲). هیچ‌چیز به اندازه غنای روحی، آدمی را در برابر وضعیت اسف‌بار بیرونی مصون نگاه نمی‌دارد، چون بین غنای درونی و بی‌حوصلگی ارتباط معکوس وجود دارد. بدین شکل که پدیده‌های متنوع در جهان همواره ترکیب‌های نویی در ذهن ایجاد می‌کند که باعث عدم کسالت و بی‌حوصلگی می‌شود. کسی که از لحاظ ذهنی درون‌مایه بیشتری داشته باشد، از بیرون کمتر چیزی می‌توان به او عرضه کرد. در تنهایی خود است که هر کس متوجه می‌شود در خود چه دارد، و به‌عنوان سرچشمه تمام لذت‌ها می‌تواند به آن رجوع کند، پس هر چه درون آدمی غنی‌تر باشد زیست فرد شایسته‌تر و خردمندانه‌تر خواهد بود (شوینهاور، ۱۳۸۷، ص ۳۹-۴۱).

۳,۴. آنچه داریم

شوپنهاور دارایی‌های بیرونی فرد را نیز تا حدی مهم می‌شمارد، چون او را در برابر حوادث و اتفاقات تلخ زندگی محافظت، و آسودگی خاطر او را از درگیر شدن برای پرداختن به مخارج زندگی فراهم می‌کند. او نظر اپیکور را درست می‌داند که اساس نیازهای انسان به سه دسته تقسیم می‌شود: نیازهای طبیعی و ضروری، مانند خوراک و پوشاک، که عدم پاسخ‌گویی به آن‌ها فرد را دچار رنج می‌کند. دوم نیازهای طبیعی اما غیر ضروری، مانند میل به ارضای جنسی، و سوم نیازهایی که طبیعی و ضروری نیستند، مانند تمایل افراد به اشرافیت و تجمل است که بی‌پایان هستند، و فرد هرگز به‌طور کامل به آن‌ها دست نمی‌یابد. انسانی که هستی‌اش بر نیاز بنا شده است به ثروت بیش از هر چیز دیگری علاقه نشان می‌دهد؛ چراکه انسان فقط از طریق ثروت و پول نیازهایش را به‌طور کلی برطرف می‌کند و سایر مزایا فقط قادر به رفع نیازهای مشخصی هستند. البته رضایت افراد نسبی است و به نسبت دارایی‌ها و توقعات او بستگی دارد، هر فرد برای خود افقی دارد که اگر بتواند به آن دسترسی پیدا کند، خرسند و در غیر این صورت مشوش و ناراحت می‌شود. پس آدمی نباید دارایی‌های خود را وسیله لذت‌خواهی به کار برد و تنها باید به‌عنوان حفاظی در برابر ناملايمات و آسیب‌ها به کار بگیرد (شوپنهاور، ۱۳۸۷، ص ۶۳-۶۶).

۳,۵. ما در نظر دیگران

انسانی که برای نظرات دیگران حدی قائل نیست نمی‌تواند بر اساس داشته‌های درونی خود زندگی کند و به شخصیت بی‌ثباتی تبدیل خواهد شد. زیست اجتماعی یکی از مسائل مهم در سرنوشت انسان است، زیرا تأثیر هم‌نوعان بر یک دیگر را نمی‌توان نادیده گرفت. اهمیت دادن به نظر هم‌نوعان به جهت ضعفی است که در سرشت انسان‌ها قرار داده شده است. با کمی تفکر می‌توان متوجه شد که ذهنیات دیگران در زندگی ما تا آن حدی که ما برای‌شان ارزش قائل هستیم، مهم نیست. بنابراین، لازم است که با تفکر و ارزیابی به آن دسته از موهبت‌هایی پردازیم که تأثیر مستقیمی بر روند زندگی ما دارند. یعنی همان موهبت‌هایی

که در خود داریم، زیرا تنها چیزی که مستقیماً می‌تواند بر همهٔ امور تأثیر بگذارد، شعور انسان است؛ درحالی که ذهنیات دیگران خارج از کنترل ما است و تأثیر غیرمستقیم دارد (شوپنهاور، ۱۳۸۷، صص ۷۳-۷۴).

۳،۶. شناخت ماهیت جهان

شناخت مهم دیگر در زندگی خردمندانه بینش فرد نسبت به جهانی است که در آن زندگی می‌کند. انسان خردمند از خود می‌پرسد ماهیت این جهان چیست و چگونه می‌توان با آن تعامل داشت تا بتوان کیفیت زندگی خود را ارتقا داد. یکی از قواعد اساسی زندگی خردمندانه، دانستن این نکته است که وجود رنج‌ها در زندگی این جهانی واقعیت دارد و لذات زودگذر و غیرواقعی هستند. این قاعده بیانگر این امر است که هدف از زندگی لذت‌ها و خوشی‌ها نیست، بلکه مهم‌ترین چیز آن است که باید تا جایی که می‌شود از محنت‌ها و سختی‌ها دوری کرد. بنابراین، کسی که می‌خواهد زندگی خردمندانه درپیش گیرد، باید در نظر بگیرد که هرچه مصیبت کمتری به او وارد شود، نیک‌بخت‌تر از کسی است که از لذت‌های مختلف بهره‌مند شود؛ چراکه رنج‌ها و دردها هستند که واقعیت دارند و لذت‌ها و خوشی‌ها توهمی بیش نیست که آدمیان به آن امید بستند. دیری نمی‌گذرد که سرنوشت چهرهٔ حقیقی خود را نمایان می‌سازد، و خود را مالک تمام دارایی‌های انسان می‌داند. آدمی در این مسیر سخت و پرتلاطم می‌فهمد که تمام این لذت‌ها سرابی بیش نیست و باید تمام تلاش خود را برای رهایی از سختی‌ها و مصیبت‌های حاکم در جهان به کار گیرد. این امر با کاهش توقعات، که نقطه شروع افتادن در چاله بدبختی‌ها است، تحقق می‌یابد (شوپنهاور، ۱۳۸۷، صص ۱۴۶-۱۵۲).

۳،۷. واقع‌نگری

واقع‌نگری ویژگی افراد خردمند است که با توجه به آن، حقیقت امور را درک می‌کند و از تقلا کردن در باب اموری که خارج از کنترل آن‌ها است، اجتناب می‌کنند. این یک خطای فطری است که ما فکر کنیم برای لذت‌طلبی و خوشحال بودن زندگی می‌کنیم، تا زمانی که

دچار این توهم باشیم با جهانی متناقض مواجه هستیم؛ چراکه در هر تجربه که در مسیر زندگی به دست می آوریم به این نتیجه می رسیم که قرار نیست به آنچه می خواهیم برسیم، حتی اگر تمام ناکامی های خود را به گردن دیگران و شرایط بیاندازیم. در اصل موضوع، یعنی از دست دادن خوشبختی تفاوتی ایجاد نمی کند. در مقابل، رنج ها و سختی ها کاملاً واقعی و پایدارتر از لذات آنی هستند و اغلب فراتر از حد معمول هستند. بنابراین، با نگاه دقیق به سیر زندگی می توان متوجه شد که همه چیز دست به دست هم داده است تا آدمی را متقاعد کند که غایت زندگی، شادی و خوشحالی نیست. بلکه بصیرتی است که وی را آگاه می کند که چگونه باید با جهان هماهنگ شود (شوپنهاور، ۱۳۸۷، ص ۱۲۱-۱۲۳).

در این قسمت دیدگاه شوپنهاور را با توجه به مجموعه ای از قواعد که شناخت انسان، دیگران و جهان بر اساس آن ها ایجاد می شود را بررسی می کنیم.

۳،۸. حکمت عملی

کسی که نتواند دانشی را که کسب کرده به کار بگیرد و زندگی خود را در جهت مثبت تغییر ندهد، از این دانش بهره نبرده است. حکمت عملی مجموعه قواعدی است که سراسر فعالیت فرد را در حیطه قدرت و انتخاب او تعیین می کند تا زندگی حکیمانه را سپری کند.

۳،۹. سلامتی

سلامتی تأثیر به سزایی در درک و تصمیم گیری فرد نسبت به عملکرد خود دارد. اگر از سلامت جسمی و روحی برخوردار نباشد، درک درستی از پیرامون خود به دست نمی آورد و در نتیجه انتخاب های او غیراصولی و نابخردانه خواهد شد. تأثیر سلامتی در زندگی حکیمانه را آنجا می توان فهمید که در حوادث یکسان بیرونی، زمانی که سالم و تندرست هستیم با زمانی که بیمار و رنجور هستیم، درک متفاوتی از شرایط خواهیم داشت. این سلامتی است که به ما امکان فهم مطلوب از موقعیت را می دهد و با درک زیبایی های پیرامون مان از زندگی لذت می بریم. عناصر لازم برای حفظ سلامتی؛ پرهیز از افراط و تفریط و خوش گذرانی و می گساری و حتی فعالیت های شدید ذهنی است. ورزش کردن و چند

ساعت پیاده‌روی در روز برای سلامتی بدن ضروری است، چون بدن از درون به‌طور مداوم در حال فعالیت و حرکت است و اگر این حرکت از بیرون وجود نداشته باشد، باعث ایجاد عدم تناسب بین آرامش بیرونی و جنب‌وجوش درونی می‌شود. بنابراین، اینکه ما به خاطر کسب ثروت و شهرت یا ارتقای مقام این موهبت سلامتی را از دست بدهیم، امری نابخردانه است (شوپنهاور، ۱۳۸۷، صص ۳۳-۳۵).

۳،۱۰. طرح و برنامه‌ریزی

برای داشتن یک زیست‌هدف‌مند ضروری است که هر فرد یک نمای کلی‌ای از زندگی خود داشته باشد تا بتواند در این جهان متنوع با توجه به شرایط و محدودیت‌های خود، بهترین و معقول‌ترین انتخاب را داشته باشد. از نظر شوپنهاور انسان در مسیر زندگی خود درحالی‌که روزها و ساعت‌های عمرش را سپری می‌کند، توجهی به نقشه کلی زندگی ندارد. اما گهگاه توجه به نقشه کلی زندگی ضرورت پیدا می‌کند. این امر زمانی میسر می‌گردد که فرد به خودشناسی اجمالی دست یافته باشد و بداند که دنبال چیست و جایگاه او در جهان چگونه است تا بتواند جایگاه درستی برای نقش خود در ارتباط با جهان پیدا کند. این نقشه کلی فرد را در مسیر خود استوار می‌کند، چون زمانی که فرد به پایان هر دوره از عمر خود نگاه می‌کند، زنجیره علی بین عمل کرد و دست‌آوردهای خود را می‌بیند. نگاه به مسیر طی شده ارتباط کل مجموعه باهم و چگونگی حصول این رابطه را نمایان می‌سازد (شوپنهاور، ۱۳۸۷، صص ۱۵۸-۱۵۹).

از نظر شوپنهاور آدمی همواره باید قبل از هر اقدامی تمام جوانب کار را با دقت مورد بررسی قرار دهد و از تخیل پرهیز کند، تا بتواند هوشیارانه با واقعیت مواجه شود، او نباید از این نکته غافل نشود که با تمام توجه و تأملی که دارد بازهم شناخت آدمی محدود و دارای کمبود است. بنابراین، شاید گاهی نیاز است با توجه به این نکته از اقدام پرهیز شود و اگر هم عملی صورت گرفت، بدون ترس و نگرانی از خطرات باید در انتظار تکامل آن باشد. با این حال

ممکن است با تمام سنجیدگی در تصمیم‌گیری نتیجه نادرست باشد؛ چراکه امور بشری تحت تأثیر خطا و اتفاق قرار می‌گیرند (شوپنهاور، ۱۳۸۷، ص ۱۸۴ و ۱۸۶).

۳،۱۱. معاشرت

انسان موجودی است که با حضور در اجتماع رشد و تکامل پیدا می‌کند. این ارتباط هم فواید تربیتی و شخصیتی دارد و هم او را از خود دور می‌کند و مجبور به یکسان‌سازی رفتاری با دیگران می‌شود. آدمی در هر جمعی که قرار گیرد باید هم‌سنخ آن جمع شود. این امر سبب از دست دادن هویت فرد می‌شود، چراکه طبیعت برای هر فردی تفاوت‌های اخلاقی و عقلی متفاوتی قرارداد کرده است. در حالی که جامعه یا به این تفاوت‌ها توجهی ندارد و در صدد یکسان‌سازی افراد است یا آنکه تفاوت‌های ساختگی خود را جایگزین و مقابل تفاوت‌های طبیعی قرار می‌دهد. این امر باعث می‌شود افرادی که از لحاظ تفاوت طبیعی دارای درجه بالاتری هستند، به مرحله پایین‌تری سقوط کنند، و افرادی که در سطح پایین‌تری هستند در موقعیت خوبی قرار بگیرند. چنین امری سبب پرهیز انسان خردمند از حضور در هر جمعی می‌شود، چراکه هرچه جمع بزرگ‌تر باشد، فرومایگی در آن بیشتر است و در چنین جمع‌هایی اصولاً به محاسن معنوی توجه نمی‌کنند. از فرد انتظار دارند که در مقابل هر فرومایگی و حماقتی شکیبیا باشد و در قبال فضیلت‌های خود سکوت کند یا پوزش بطلبد. این امور مانع از آن می‌شود که فرد اجازه نداشته باشد تا آنچه را که هست نشان دهد، بلکه مجبور است خود را شبیه دیگران نشان دهد (شوپنهاور، ۱۳۸۷، ص ۱۶۶-۱۶۸). گرچه با حضور در اجتماع فرد می‌تواند تا حدی به نیازهای خود پاسخ دهد، اما توجه به این نکته ضروری است که آنچه فرد با حضورش در جمع به دست می‌آورد با آنچه از دست می‌دهد نه تنها ارزش یکسانی ندارد، بلکه در برخی موارد غیرقابل جبران است.

۳،۱۲. کار و فعالیت

زندگی انسان با حرکت و فعالیت معنا پیدا می‌کند و نحوه فعالیتش نشان دهنده غنای روحی اوست. در این میان فعالیت‌هایی که مانع از ایجاد حس رخوت می‌شوند، بسیار ارزشمند

هستند. همان‌طور که زندگی جسمی ما در اثر حرکت تداوم می‌یابد، زندگی ذهنی ما نیز نیاز به فعالیت دارد. وجود آدمی اصولاً وجودی بی‌قرار است. به همین جهت بی‌کاری، حس بی‌حوصلگی تحمل‌ناپذیری را در او ایجاد می‌کند. بنابراین، باید به فعالیت‌ها نظم داد تا بر اساس اولویت و ارزش انسانی به یک زندگی موفق دست یافت. این فعالیت‌ها اگر در راستای خلق اثر باشد، تأثیر شگرفی بر سعادت انسان دارد، چراکه نیروهای درونی انسان تماماً به کار گرفته می‌شود و از این جهت به یک رضایت دست می‌یابد. هر کس باید بر حسب استعداد و توانایی‌های خود فعالیتی داشته باشد تا به دلیل فقدان فعالیت دچار نارضایتی نشود. این تلاش در برابر مشکلات نیاز انسان است و چیره شدن در مقابل آن‌ها برای او کمال لذت زندگی است (شوپنهاور، ۱۳۸۷، صص ۱۹۳-۱۹۴). زندگی انسان یک بار است، آدمی مدام باید این بار را بر دوش خود بکشد و درصدد رفع نیازهای خود باشد. رفع نیازها نیز به منزله اتمام کار نیست، بلکه مقدمه است برای تلاش مهم‌تر یعنی رفع کسالت و ملامت، که همچون شکارچی در کمین آماده حمله به زندگی است که از نیاز تهی شده باشد (شوپنهاور، ۱۳۸۶، صص ۸۱ و ۸۴).

۴. مقایسه نظر غزالی و شوپنهاور

غزالی و شوپنهاور علی‌رغم تفاوت زمان و مکان زندگی، جنبه‌های دینی و اجتماعی، درباره حکمت زندگی دیدگاه‌های مشترکی دارند. در این قسمت به بیان اشتراکات و تفاوت‌های نظر آن‌ها درباره حکمت زندگی می‌پردازیم.

۴.۱. شناخت خود

غزالی و شوپنهاور، اولین قدم ضروری برای یک زیست حکیمانه را خودشناسی می‌دانند. غزالی خودشناسی را مقدم بر علوم دیگر می‌داند و معتقد است کسی که خودش را نشناسد، چیزی دیگری را هم نمی‌شناسد. او خودشناسی را مقدمه شناختی والاتر، یعنی خداشناسی، می‌داند و شناخت حقیقی را آگاهی نسبت به اینکه انسان از کجا و برای چه کاری آمده و به

کجا خواهد رفت، می‌داند. از سوی دیگر شوپنهاور نیز برای خودشناسی اهمیت به‌سزایی قائل است. او لازمه داشتن یک زندگی سنجیده و خردمندانه را انتخاب‌های درست هر فرد می‌داند. اما با توجه به کوتاهی زندگی و محدودیت‌های شناختی انسان ضروری است که او خود را بشناسد تا بتواند متناسب با روحیه، توانمندی‌ها و استعدادهای خود، انتخاب‌هایش را سامان دهد. آنچه فرد را می‌تواند در جهت زندگی خردمندانه و سنجیده قرار دهد، شخصیت و دارایی‌های درونی اوست. در نتیجه هر دو این موضوع را مورد توجه قرار داده اند که اگر فرد از خود به شناخت درستی نرسد، زندگی خود را هدر می‌دهد و از زیست سنجیده فاصله می‌گیرد.

تفاوتی که دیدگاه غزالی و شوپنهاور در باب خودشناسی دارد این است که غزالی، خودشناسی را برای خداشناسی ضروری می‌داند و شناخت اصلی فرد از خویش را شناخت باطنی می‌داند، اما شوپنهاور صرفاً به شناخت روانی و استعدادهای فردی بسنده می‌کند و خودشناسی را فی‌نفسه مورد توجه قرار داده است.

۴،۲. سلامتی

غزالی و شوپنهاور، هر دو، سلامتی روحی و جسمی را مورد تأکید قرار می‌دهند. غزالی شناخت جسم و حفظ سلامتی آن را به این جهت حائز اهمیت می‌داند که در این سفر روحانی جسم همچون مرکبی برای روح است و از دست دادن هر کدام از توانایی‌های جسمانی باعث نقص و زحمت فراوان روح در حرکت متعالی خود می‌شود. همچنین سلامت روحی را در گرو انجام فرائض دینی می‌داند که به فرد کمک می‌کند خود را از آلودگی‌های خلقی همچون کبر، طمع و حسد پاک گرداند. شوپنهاور نیز به سلامت جسمی تأکید می‌کند و معتقد است همان‌طور که زندگی جسمانی فرد توسط حرکت ادامه پیدا می‌کند، زندگی درونی او نیز به فعالیت درونی وابسته است. بنابراین اموری چون ورزش کردن، دوری از زیاده‌روی در عیش و نوش و لذت‌ها را باعث ایجاد توازن بین حرکت درونی و بیرونی

می‌داند. همچنین در کنار سلامت جسمی، برای آرامش روح، پرهیز از حسد و غبطه خوردن به دارایی‌های دیگران را سفارش می‌کند.

۴,۳. درباره دنیا

غزالی دنیا را همچون مسافرخانه می‌داند که هرکس چند روزی در آن مهمان است. لذا انسان باید در این زمان محدود زاد و توشه راه برای سفر جاودانه خود را بگیرد. از نظر غزالی خوراک و پوشاک و مسکن ضرورت‌های زندگی است و بیش از این انرژی صرف کردن برای امور دنیایی کاری بیهوده است. تعداد کمی از افراد هستند که سرگرم توهّم و بازی‌های دنیا نمی‌شوند، و این فرصت را غنیمت می‌شمارند تا خود را آماده زندگی جاویدان کنند؛ چراکه دنیا همچون جادوگری خود را زینت می‌بخشد و با وعده‌های دروغین آدمیان را به سوی خود جذب می‌کند. با این وجود غزالی دوری‌گزینی از دنیا را روانی‌دارد و آن را محلی برای کاشت اندوخته‌های آخرت می‌داند. از سوی دیگر شوپنهاور ماهیت دنیا را پر از درد و رنج می‌داند، لذا آدمی برای رسیدن به آرامش باید از آن فاصله بگیرد. یعنی باید نسبت به امور دنیا هوشیار باشد و خود را غرق تخیلات و توهّمات نکند. این امر باید در همان ابتدا به جوانان آموزش داده شود، که نباید فریب ظاهر دنیا را بخورند؛ چراکه این لذت‌ها زود گذرند، تنها چیزی که حقیقت دارد همین درد و رنج‌های است که هر فردی به آن‌ها گرفتار می‌شود. در نتیجه، فرد خردمند می‌داند که هدف از زندگی لذت جویی نیست. بلکه، به دست آوردن بصیرت و هماهنگی با جهان است.

۴,۴. تفکر

علم آموزی و تفکر یکی از اموری است که سبب محافظت از عقل می‌شود. از نظر غزالی حاصل علم، عمل است و علم آموزی و تعلیم برترین کارهایی است که یک فرد می‌تواند در طول زندگی خود انجام دهد. او حوزه‌های علوم را بی‌نهایت و کثیر می‌داند. به همین دلیل آدمی باید با توجه به کوتاهی عمر و نیازهایش یادگیری برخی علوم را در اولویت قرار دهد. او علم آموزی را در دو حوزه مربوطه به دنیا و آخرت می‌داند، چون دنیا و آخرت

مکمل یکدیگر هستند. تفکر را نیز در دو حوزه مربوط به خود فرد و شناخت خداوند لازم می‌داند. از نظر او غایت علم‌آموزی معرفت به خداوند و شناخت اوامر و نواهی اوست. شوپنهاور نیز به زیست هوشمندانه توجه دارد و افراد را به تفکر و تأمل دعوت می‌کند، او راه‌حل‌هایی از کسالت را در تفکر و رشد عقلانی فرد می‌داند. زیرا توهّمات و تخیلات، فرد را از مواجهه با حقایق زندگی باز می‌دارد. از طرفی انسان اهل تفکر دستخوش شهوات و آرزوهای متعدد نمی‌شود. غزالی و شوپنهاور هر دو بر تفکر و علم‌آموزی تأکید می‌کنند، با این تفاوت که غزالی نگاه دینی به مسائل و زندگی اخروی دارد، حال آنکه شوپنهاور تفکر و تعقل را برای بهبود زیست این جهانی ضروری می‌شمارد.

۴,۵. همنشینی با مردم

غزالی در مورد ارتباط اجتماعی و معاشرت به دو جنبه منفی و مثبت آن اشاره می‌کند. از نظر او شکل‌گیری ارتباط با دیگران باید به خاطر خدا باشد، بنابراین فرد به خاطر محبتی که به خداوند دارد، مخلوقات او را هم دوست دارد. این نگاه باعث ثبات و استحکام در روابط می‌شود. از طرفی فرد در ارتباط با دیگران باید توجه داشته باشد که با افرادی معاشرت کند که عاقل، دارای خلق نیکو و صالح باشند و از ارتباط با افراد نادان پرهیز کند. ارتباط با دیگران فرصت ارزش‌مند خدمت کردن به آن‌ها را ایجاد می‌کند و این امور زمینه رشد و بهبود خلیات را در انسان فراهم می‌کند. با این حال غزالی نکات منفی ارتباط اجتماعی را هم گوشزد می‌کند و آن را زمینه‌ساز برخی رذایل اخلاقی همچون تجسس، حسادت و ریا می‌داند. شوپنهاور بیشتر بر ویژگی‌های منفی معاشرت تأکید دارد. او معتقد است ارتباط‌های اجتماعی، فرد را از اصل خویش دور و او را مجبور می‌کند تا هم‌رنگ جماعت شود. جماعتی که هرچه تعداد آن‌ها بیشتر باشد، سفاهتش بیشتر است. اجتماع باعث برهم زدن توازن بین توانایی و استعداد‌های فرد با جایگاه او ایجاد می‌کند، به همین دلیل انسان خردمند از حضور در چنین اجتماعی اجتناب می‌کند. از نظر او اگر فردی دارای غنای درونی باشد،

هرگز برای فرار از تنهایی به جمع پناه نمی‌برد. غزالی و شوپنهاور هر دو به ویژگی‌های منفی معاشرت با دیگران اشاره کرده‌اند.

۴,۶. تلاش برای معاش

غزالی دنیا را محلی برای عمل صالح می‌داند، که بدون تلاش برای معاش و گذران زندگی نمی‌توان زاد و توشه اخروی فراهم کرد. او کسب روزی حلال برای خانواده و بی‌نیازی از خلق را جهاد در راه دین می‌داند. اما فرد نباید تمام هم و غم خود را برای کسب مادیات دنیوی صرف کند و دلبسته آن شود. کسانی که حد اعتدال را رعایت می‌کنند؛ یعنی هم در پی کسب معاش باشند و هم به آخرت توجه داشته باشند، نیک‌بخت هستند. شوپنهاور نیز معتقد است آدمی باید به نیازهای ضروری خود پاسخ دهد و به دنبال نیازهای غیر ضروری نباشد چون از دست دادن ثروت یا رفاه باعث ایجاد رنج می‌شود. آدمی به جهت اینکه می‌تواند اکثر نیازهای خود را به وسیله ثروت مرتفع کند، عطش دستیابی به ثروت دارد. هر چند که از نظر او دارایی در مقابل بلا و مشکلات زندگی به عنوان محافظ است، اما نباید این امور را هدفی برای بهره‌برداری از لذت زندگی بداند.

۴,۷. مواجهه با رنج

با توجه به اینکه زندگی این جهانی خالی از رنج نیست، لذا برای زیست خردمندانه مسأله مواجهه با رنج بسیار مهم است. غزالی رنج و بلا را عرصه آزمایش الهی می‌داند که موجب توسعه معرفت و آگاهی انسان نسبت به خود و جهان پیرامونش می‌گردد. او بیماری را نه تنها کفاره گناهان پیش از مرگ می‌داند، بلکه سلامتی همیشگی را سبب غفلت و طغیان آدمی معرفی می‌کند. انسان به واسطه رنج‌هایی که می‌کشد شناخت عمیق‌تری نسبت به خود پیدا می‌کند و گوهر حقیقی او را نمایان می‌سازد و این امر زمینه را برای خداشناسی ایجاد می‌کند. درحالی‌که شوپنهاور معتقد است وجود رنج در زندگی انسان یک واقعیت است. از نظر او اگر به کل زندگی نگاه شود بیش از یک تراژدی عظیم نیست، درد و رنج‌هایی که برای آنها هیچ توجیهی وجود ندارد، جز آنکه این اراده و خواست زندگی است. با این حال او

معتقد است رهایی و رستگاری نه به واسطه عبادات، بلکه در دل رنج‌ها پدید می‌آید. رنج و سختی برای انسان فوایدی هم دارد؛ چرا که اگر زندگی از هر نیاز و محنتی خالی بود، باعث غرور و کبر انسان شده، و شاید اصلاً او را دچار جنون می‌کرد. مقداری هول و هراس برای انسان لازم است. شوپنهاور بیشتر با واقع‌نگری تاکید می‌کند که زندگی خالی از رنج نیست و مواجهه درست با آن نیاز به خرد و اندیشه دارد.

۵. سخن پایانی

غزالی و شوپنهاور هر کدام با توجه به پیش‌فرض‌های خود مسائل مربوط به زیست حکیمانه را مطرح کردند، و از جنبه و دیدگاه متفاوتی به این موضوع پرداخته‌اند. غزالی با استفاده از آنچه در تعالیم دینی مطرح شده است راه رسیدن به سعادت را نشان می‌دهد، اما عمل به تمام توصیه‌ها و جزئیاتی که او بیان کرده دشوار به نظر می‌رسد، چرا که همه افراد ظرفیت ذهنی و روحی لازم برای دنبال کردن توصیه‌های او را ندارند. از نظر او اگر فردی اعمال شرعی را صرفاً با توجه به ظاهر آن‌ها انجام دهد به سعادت حقیقی خود نمی‌رسد. غزالی عارفی خائف بود و ترس از خداوند در تمام جنبه‌های زندگی او بروز داشت. او که محبت و عشق خداوند را علت خلقت می‌دانست و این رابطه دوستانه را امری دو طرفه بین خالق و مخلوق می‌داند، با این حال دیدگاه‌های او نسبت به زندگی خردمندانه بیشتر جنبه انذار و ارشاد دارد تا بشارت. بنابراین، درست است که آموزه‌های غزالی زندگی این جهانی و آن جهانی را تحت تاثیر قرار می‌دهد، اما این آموزه‌ها برای عموم مردم دارای پیچیدگی و ظرافت‌هایی است که باعث می‌شود احساس کنند که عمل به این توصیه‌ها در توان آن‌ها نیست و تا حدی از آن فاصله می‌گیرند، این نوع نگرش نیازمند داشتن پیش‌زمینه‌های دینی و فهم این نوع مسائل است. در حالی که توصیه‌های شوپنهاور برای انسان امروزی قابل لمس و کاربردی‌تر است؛ زیرا عموم مسائل مطرح شده اموری هستند که افراد به طور روزمره با آن‌ها مواجه می‌شوند و دغدغه حل این معضلات را دارند، ضمن اینکه افراد بیشتری می‌توانند از این

آموزه‌ها بهره‌مند شوند تا زندگی این جهانی خود را به شکل مطلوبی سامان دهند، که منجر به همزیستی مسالمت‌آمیز همراه با رضایتی درونی گردد. در دیدگاه شوپنهاور مسئولیت زندگی هر فرد به عهده خود اوست و باید با پرورش روحی و غنای درونی، خود را در مسیر سعادت‌مندی قرار دهد. این نگرش اجازه سلب مسئولیت از فرد را به دلایل و بهانه‌گیری‌های مختلف رد می‌کند و شناخت خود و جهان پیرامون را تنها راه برای تصمیم‌گیری درست و عاقلانه می‌داند. شوپنهاور با تصویر واضحی که از رنج و درد ارائه می‌دهد، نه تنها آن را انکار نمی‌کند، بلکه حقیقت و اساس زندگی را رنج و سختی می‌داند. رنج فرد را به این آگاهی می‌رساند که مشکلات و سختی‌هایی که او با آن‌ها مواجه می‌شود، جزیی از حقیقت زندگی است و می‌تواند با مواجهه درست با درد و رنج‌ها، گام‌های بعدی خود را استوارتر و عاقلانه‌تر بردارد.

منابع

- پور جوادی، نصرالله (۱۳۸۱)، دو مجدد پژوهش‌هایی درباره محمد غزالی و فخر رازی، تهران، نشر دانشگاهی.
- شوپنهاور، آرتور (۱۳۸۶)، جهان و تأملات فیلسوف، ترجمه رضا ولی یاری، تهران، مرکز.
- شوپنهاور، آرتور (۱۳۸۸)، جهان همچون اراده و تصور، ترجمه رضا ولی یاری، تهران، مرکز.
- شوپنهاور، آرتور (۱۳۸۷)، در باب حکمت زندگی، ترجمه محمد مبشری، تهران، نیلوفر.
- غزالی، ابوحامد محمد (۱۳۶۲)، المتقند من الضلال، ترجمه صادق آئینه‌وند، تهران، امیر کبیر.

حکمت زندگی از نگاه غزالی و شوپنهاور / رستمی / راسخی / نظر نژاد / ۲۵۱

- غزالی، ابو حامد محمد (۱۳۸۸)، *چنین گفت غزالی*، ترجمه زاهد ویسی، تهران، نگاه معاصر.
- غزالی، ابو حامد محمد (۱۳۷۴ الف)، *کیمیای سعادت*، ج ۱، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، علمی و فرهنگی.
- غزالی، ابو حامد محمد (۱۳۷۴ ب)، *میزان العمل*، ترجمه علی اکبر کسمایی، تهران، سروش.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۹۳)، *تاریخ فلسفه غرب*، ج ۷، ترجمه داریوش آشوری، تهران، علمی فرهنگی.
- همایی، جلال الدین (۱۳۴۲)، *غزالی نامه*، تهران، فروغی.

